

درآمدی بر هرمنوتیک

از فهم محلی تا فهم جهانی

سهند ستاری / Sattari.sa@gmail.com

از دیرگاه تااملاط بشر در پیرو فهم متون نوشتاری و گفتاری اندیشه‌های متفاوتی را در ابعاد گوناگون جهت حصول فهم، تدوین و پایه‌ریزی کرده است. با آغاز تلاش و فلسفیدن برای تاولیل و تفسیر متون مقدس زمینه برای پیدایش شاخه‌یی به نام هرمنوتیک، برای رسیدن به فهم فراهم شد. ریشه و معنای لغوی هرمنوتیک به فن و هنر تاولیل و تفسیر بیان شده است و کانون توجه آن را تفسیر متن قلمداد کرده‌اند. با آغاز دوران مدرنیته صورت دیگری بر ماهیت هرمنوتیک نقش می‌بندد که با صور بازمانده از سنت گذشتگان جلوه‌یی متفاوت را به نمایش می‌گذارد. با ظهور شلایرماخر هرمنوتیک از حالت انحصاری متون دینی فاصله گرفته و هر متنی را شامل شد. او که آغازگر هرمنوتیک مدرن به شمار می‌رفت به دنبال روشمند کردن فهم به واسطه فاصله گرفتن از بدفهمی بود. در واقع وی در پی این بود که با تفسیر، متن را از بدفهمی نجات داده تا از این طریق به فهم برسد. دیلتای که تاثیر بسزایی از ماخر گرفته بود هرمنوتیک را به روش تبدیل کرد.

فیلسوف دوران مدرن با اندیشه یافتن روش دست به فلسفیدن می‌زد. دیلتای برای فهمیدن به دنبال روش بود لذا متوجه این موضوع شد که آنچه موجب پیدایش هرمنوتیک روشی می‌شود، روش فهمیدن یا درون‌فهمی است. زمانی که پوزیتیویست‌ها با ظهورشان قلمرو تجربه‌گرایی را تا بدان جا گسترش دادند تا همه چیز مختم به علوم طبیعی و ریاضیات شود. تا اینکه هرمنوتیسین‌ها با آرای دیلتای علوم طبیعی را از علوم انسانی تفکیک داده و هر یک را مقوله‌یی متفاوت قلمداد کردند چرا که معتقد بودند موضوع علوم انسانی اساساً انسان است و موضوع علوم طبیعی، طبیعت. از این رو هرمنوتیسین‌ها به تفکیک گرایان شهرت یافتند. به اعتقاد آنان در علوم فیزیکی هدف توضیح پدیدارهای طبیعی است. در حالی که در علوم انسانی هدف فهم و درک این پدیدارها است. پس هرمنوتیک روشی با ابلاغ تفکیک علوم، ساختار خود را ابراز کرد. اما با طلوع اندیشه‌یی جدید از آرای هرمنوتیک، هایدگر و پیرو او گادامر هرمنوتیک غیر روشی را بسط دادند. آنان با گذراندن تمامی مولفه‌ها از تابع آگزیستانسیال، هرمنوتیک را مشروط و منوط به انسان قلمداد کردند. از دیدگاه آنان چه علوم طبیعی و چه علوم انسانی همگی منحصرأ به انسان مربوط است. از نظر هایدگر جدا شدن مسیر هرمنوتیک از انسان غیرممکن است. آنان پایه‌گذار هرمنوتیک فلسفی شدند تا جریانی نو بر تئوری فهم تزریق کنند.

بررسی تمایزات موجود بین هرمنوتیک روشی و فلسفی درک بیشتر تغییر فصل این مقوله را ساده‌تر می‌سازد. در هرمنوتیک روشی هدف، روشمند کردن فهم و کشف قواعد عام جهت رسیدن به آن است که محصول تردد میان جزء و کل است. یعنی فهم جزء و کل مستلزم هر یک برای درک دیگری است. هرمنوتیک حاکم از نوع عینی‌گرایانه بود که فهم عینی متن را ممکن می‌شمردند و تفسیر ابزار کمکی جهت رفع ابهام بود. آنان معتقد بودند از طریق تاولیل می‌توان به فهم رسید. اما در هرمنوتیک فلسفی هدف فهمیدن خود فهم است که محصول گفت‌وگو بین فاعل شناسا و موضوع شناسایی است یعنی از گفت‌وگو میان مفسر و موضوع تفسیر حاصل می‌شود که در آن تفسیر، ابزاری است برای فهم که آن را همان تاولیل برشمردند زیرا فهم متون را از تلاقی افق معنایی فهم‌کننده و متن می‌پندارند و از آنجایی که فهم، امری معرفتی محسوب نمی‌شود، پس جایگاه هستی‌شناسانه ما را در جهان شکل می‌دهد که این ساختار مفهومی متعلق به شاخه هرمنوتیک فلسفی است. در واقع با جایگاه هستی‌شناسانه به ماهیت خود فهم می‌پردازد و عوامل دخیل در آن را بررسی می‌کند.

در پیدایش فهم برخی مولفه‌ها به صورت عوامل تاثیرگذار حضور دارند و برخی شاکله اصلی پیدایش آن را شکل می‌دهند. اما مفهوم ناظر بر چه مولفه‌هایی است؟

مقصود از تجزیه و تحلیل فهم پرسش از چستی آن نیست بلکه فقط تشخیص چگونگی و به بار نشستن آن است. هر رویدادی را که در لحظه معینی از زمان روی می‌دهد، فرآیند می‌خوانند. از آنجایی که فهم یک سیر زمانمند را طی خواهد کرد، پس فرآیند محسوب شده و در شکل‌گیری آن عوامل مختلفی سهیم و دخیل خواهد بود. اگر پایه مفاهیم به عالم خارج برسد، به واقعیت و فهم واقعی خواهیم رسید. در غیر این صورت شک حاکم خواهد شد از این رو برخی محتوای اساسی فهم را فطری پنداشتند. پس تحلیل زیر اساس پیدایش فهم به عنوان پیش فرضی ضروری بر همه امور اهمیتی دیگر خواهد داشت. در سنت آگزیستانسیال محتوای هرمنوتیک را ساختار فهم شکل می‌دهد که از انسان جدا ناشدنی است. از وجهه سنت اصالت انسان، همه چیز از انسان است که موجودی تاریخی است. لذا همه هستی منوط به فهم خواهد بود در واقع نشات گرفته از آن. پس انسان از هر وجه که در نظر گرفته شود، به قول دکتر خاتمی هرمنوت است. از دیدگاه هایدگر و گادامر هرمنوتیک، روشی نیست بلکه دیدگاه و عامل آگزیستانسیال است. هرمنوتیک صورت وجودی انسان است یعنی انسان از آن جهت که انسان است به هر چیزی که بنگرد به سوی هرمنوتیک منظور خواهد داشت. در واقع انسان همه چیز را در این شاهراه تحلیل خواهد کرد. پس زمانی که هرمنوتیک به عنوان یک روش باشد، آنگاه نزد همه انسان‌ها یکی است. لذا فهم انسان‌ها که علت و محتوای هرمنوتیک است به چندگرایی عمل نخواهد کرد پس شاکله فهم در میان فرزندان بشر منظرهای مختلفی را نمایش خواهد داد.

در پیدایش و به بار نشستن فهم یکسری مولفه‌ها به عنوان عوامل شکل دهنده و تاثیرگذار ایفای نقش می‌کند. گادامر معتقد بود هر فهمی یک تفسیر است که از گفت‌وگو میان سوژه و موضوع شناسایی صورت می‌پذیرد. این تفسیر به هیچ عنوان نمی‌تواند عینی تلقی شود چراکه علوم انسانی ماهیتی تاریخی را بر ساختار خود دارند و لذا عینیت بر رویداد و فرآیندی تاریخی غیرممکن است. مفسر در فهم خود، از تاریخ و پیش‌دوری‌ها تاثیر می‌پذیرد پس تاریخ بر فهم اثربخش است. در واقع آگاهی و فهم ما از تاریخ تاثیر می‌گیرد و تاریخ با فهم

برخی زبان را به عنوان ابزار قلمداد می‌کنند در صورتی که فاقد چنین خصلتی است چراکه ماهیت ابزار به این است که بعد از استفاده کنار گذاشته می‌شود اما زبان نمی‌تواند برای فهم چنین جایگاهی داشته باشد. پس خمیرمایه سنت می‌تواند در محیط زبان به نظر آید. به عقیده هایدگر رابطه‌یی با جهان و چیزی غیر خود نداریم که بخواهیم آن را با زبان بیان کنیم. زبان ما همین جهان ماست. در واقع خارج از چارچوب زبانی نمی‌توانیم به فهم برسیم. زبان واسطه‌یی است که جهان به کمک آن خود را می‌یابد. از آنجایی که تفسیر ما از جهان امری زبانی است تاثیر آن در ساختار پیدایش فهم بیشتر ملموس می‌شود. به عقیده نیچه زبان در شکل‌گیری فهم ما از جهان نقش بنیادین دارد. لذا از نظر او فیلسوف گرفتار در دام‌های زبانی است. پس انسان پیوسته در متن تاریخ و زبان است و هیچ‌گاه قادر نخواهد بود از آنان جدا شود.

متحد شده و یک واقعیت تاریخی را شکل می‌دهد. متعلق بودن به تاریخ و سنت در انبای فهم و تفسیر جای گرفته است و چون سنت نیز مربوط به حیث تاریخی انسان است لذا در تفسیر متن اثرگذار خواهد بود. پس وقتی تاریخ تفسیرهای ما را احاطه کرده است همیشه پیش‌دوری‌هایی در ساختار ذهنی ما شکل خواهد گرفت. اما تنها وجه اشتراک دو هرمنوتیک فلسفی و روشی نیاز و احتیاج به یک پیش‌فهم است. در واقع با داشتن یک پیش‌فهم و یک آگاهی کمی جهت حصول فهم، دست به تفسیر می‌زنیم و از آنجایی که فهم در بردارنده یک دوره هرمنوتیکی است لذا نقش پیش‌فهم‌ها پررنگ‌تر می‌شود چرا که یکی از مولفه‌های اصلی پیدایش مفاهیم نیاز به پیش‌فهم‌هایی خواهد داشت که خود از تاریخ نشات گرفته است. همان‌طور که گفتیم پیشامد فهم یک فرآیند است. این فرآیند تابع منطق پرسش و پاسخ و گفت‌وگویی است که از پیش‌دوری‌ها و پیش‌فهم‌ها زاییده می‌شود. در واقع از طریق پرسش و پاسخ یعنی از طریق زبانی و دیالکتیک زمینه وصول آن با حضور سنت و تاریخ پدیدار می‌شود. دیالکتیک از طریق پرسش و پاسخ با سنت با تاریخ این امکان را برای مفسر به وجود می‌آورد که به یک تجربه مشترک برای تدوین و تبیین محتوای هرمنوتیک برسد.

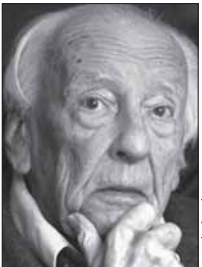
برخی زبان را به عنوان ابزار قلمداد می‌کنند در صورتی که فاقد چنین خصلتی است چراکه ماهیت ابزار به این است که بعد از استفاده کنار گذاشته می‌شود اما زبان نمی‌تواند برای فهم چنین جایگاهی داشته باشد. پس خمیرمایه سنت می‌تواند در محیط زبان به نظر آید. به عقیده هایدگر رابطه‌یی با جهان و چیزی غیر خود نداریم که بخواهیم آن را با زبان بیان کنیم. زبان ما همین جهان ماست. در واقع خارج از چارچوب زبانی نمی‌توانیم به فهم برسیم. زبان واسطه‌یی است که جهان به کمک آن خود را می‌یابد. از آنجایی که تفسیر ما از جهان امری زبانی است تاثیر آن در ساختار پیدایش فهم بیشتر ملموس می‌شود. به عقیده نیچه زبان در شکل‌گیری فهم ما از جهان نقش بنیادین دارد. لذا از نظر او فیلسوف گرفتار در دام‌های زبانی است. پس انسان پیوسته در متن تاریخ و زبان است و هیچ‌گاه قادر نخواهد بود از آنان جدا شود.

در حالت کلی فهم از مولفه‌هایی از قبیل نشانه، پیش‌فهم، زبان و دیالکتیک و ترکیب افق‌های معنایی شکل می‌گیرد و از عناصری منجمله دور هرمنوتیکی، تاریخ و پیش‌دوری‌ها و احساس تاثیر می‌پذیرد. نسبی‌گرایی تمایلی است که در اغلب شاخه‌های گوناگون معرفت‌شناسی مانند اخلاق، علم، فلسفه و... نفوذ کرده است. تاکید بر این پدیدار اولین آسیب را بر خود صاحب نظریه وارد خواهد کرد زیرا ملاکی برای اثبات ادعای خود به جا نخواهد گذاشت. از این رو گادامر و پیشینیان او با نسبی کردن نظریه‌شان به شدت مخالفت کردند. اما نسبی بودن همیشه در تلاقی با امر مطلق، نمودار متوازی از اندیشه‌اش را نشان خواهد داد. با توجه به عوامل موثر بر فهم، گادامر فهم بشر را محدود و دارای حد و مرز دانست. اما این محدودیت‌ها بسته به شرایط فهم، متغیر خواهد بود. بدین جهت برخی مولفه‌های ناظر بر فهم از این قاعده پیروی خواهند کرد. اگر از منظری آگزیستانسیالیستی و با تامل بر سنت اصالت انسان به این موضوع بنگریم، با توجه به مولفه‌های شکل دهنده فهم، مجاز به استدلال فهم‌های متفاوت در جغرافیای اندیشه‌یی مختلف هستیم.

علائق اجتماعی و رقص قدرت و سیاست بر افق‌های فهم اثرگذار بوده و هست. تاریخ موثر بر فهم هر دوره که توسط پیش‌دوری‌هایی احاطه شده است، مشروط به ضوابط و ساختارهای خاص آن دوران



مارتین هایدگر



کارل یاسپرس



ویلهلم دیلتای



فردریش شلایرماخر

است. پس فهم از پیش‌فهم‌های برخاسته از سنت قومی متاثر خواهد شد.

اگر از افق‌های مختلف، نقدی بر منظومه هرمنوتیک داشته باشیم، فهم‌های متفاوت به وجود خواهد آمد. یعنی از امتزاج افق‌ها، فهم‌هایی با ساختار گوناگون از عناصر موثر به وجود می‌آید و لذا مسیر راهیابی به فهم، یعنی دور هرمنوتیکی نیز متاثر از ترکیب افق‌ها خواهد بود چراکه همواره شرایط فهم به ذهنیت شکل ویژه‌یی می‌بخشد.

پیش‌فاکتور دیالکتیکی حصول فهم، نشات گرفته از رسم زبان و گفت‌وگو است. بنا بر اینکه کلمات یعنی زبان، متعلق به انسان‌ها نیست بلکه به موقعیت تعلق دارد، هر موقعیتی هم کلمات و زبان متناسب خویش را خواهد طلبید. حال اگر ما مجاز به طبقه‌بندی و ایجاد پلی بین فهم محلی یا جهانشمول باشیم، مسلماً امر نسبی بودن قادر نخواهد بود توجیهی برای در کنار هم قراردادن فهم محلی و جهانی باشد و تنها راه فرار از تفکیک فهم محلی و جهانی، استدلال مستقل بودن آن است و با استقلال فهم از مولفه‌ها و عوامل پدیدآورنده، شاهد فهمی بکر از ساختار کمرنگ گذشتگان خواهیم شد. اما از آنجایی که این مقوله را از جایگاه صرفاً آگزیستانسیالیستی و هرمنوتیک برخاسته از آن بررسی می‌کنیم مجاز به این امر نیستیم.

در نتیجه در پیدایش یک فهم مولفه‌هایی مثل تاریخ، زبان، پیش‌دوری‌ها و پیش‌فهم‌ها تحت احاطه عوامل قدرت و ابزارهای سیاسی در هر دوران و هر اقلیم جلوه‌یی متفاوت خواهند داشت. البته این مولفه‌ها حین انجام شرایط برای حصول فهم، بر یکدیگر نیز موثر خواهند بود.

از آنجایی که در رفتارهای رقابتی همیشه یک طرف بازنده یا نزدیک به بازنده است، شاید طبقه‌بندی فهم‌ها امری امکان‌پذیر باشد، پس پدیده‌های اجتماعی به تفکر انتقادی در حوزه نقد قدرت و ایدئولوژی محتاج‌اند. در نتیجه مقوله‌هایی مانند سیاست و اخلاق که در مکاتب مختلف، صورتی متفاوت با یکدیگر دارند، اگر برخاسته از فهم‌های محلی باشند، پایه و اساس فهم‌های جهانی را از برای اخلاقی جهانی شکل خواهند داد که دولتمردان سیاسی توانایی پذیرش آنها را داشته باشند. لذا جبهه‌یی که قدرت ایدئولوژیکی بالاتری داشته باشد، در هر دوران بیشترین تاثیر را بر مولفه‌های فهم داشته و به پیرو آن بر خود فهم نیز تاثیر خواهد گذاشت و در بازه‌یی وسیع‌تر فهمی محلی باقی خواهد ماند تا مطابقت آن با معیارهای ایدئولوژیکی قدرتمند جهانی یکسان شود. اما هیچ‌گاه فهم برتری وجود نخواهد داشت چراکه تفاوت در فهم ناشی از دیدگاه‌های انسان‌ها در برابر عناصر اصلی پیدایش آن است و این قضیه هرگز به سوی نسبی‌گرایی سوق نخواهد داشت. پس طبقه‌بندی یا ارتباط میان فهم‌ها برخاسته از آرا، اندیشه‌ها، علائق اجتماعی و قدرت‌ها در هر دوران خواهد بود که ذهن انسان آن دوره را به فهم خاص همان فضا می‌رساند چرا که علائق اجتماعی نیز در پی فهم قبلی و آن نیز در پی فهم نخستین صورت گرفته و به همین منوال ادامه یافته است.

شاید اگر از جایگاهی آرمانگرایانه بررسی بر این نوشتار داشته باشیم و جستاری بر این مبنا ذاکر شویم که اگر نقش اندیشه آزاد در پیدایش و تاثیرگذاری بر عوامل ایجاد فهم امری بسیار ضروری و شاید حیاتی است، بتوان تا حدی جلودار امیال و افکار برخاسته از تفکرات موروثی شد تا هستی که بر اساس تغییر معنا پیدا کرده، در این وادی نیز تغییر را در اعصاب گوناگون خود تجربه کند و به دنبال آن جهل و جدل سیاه و نادانی از صور فهم انسان‌ها رخت بندد و همه به سوی فهمی جهانی روانه شویم.